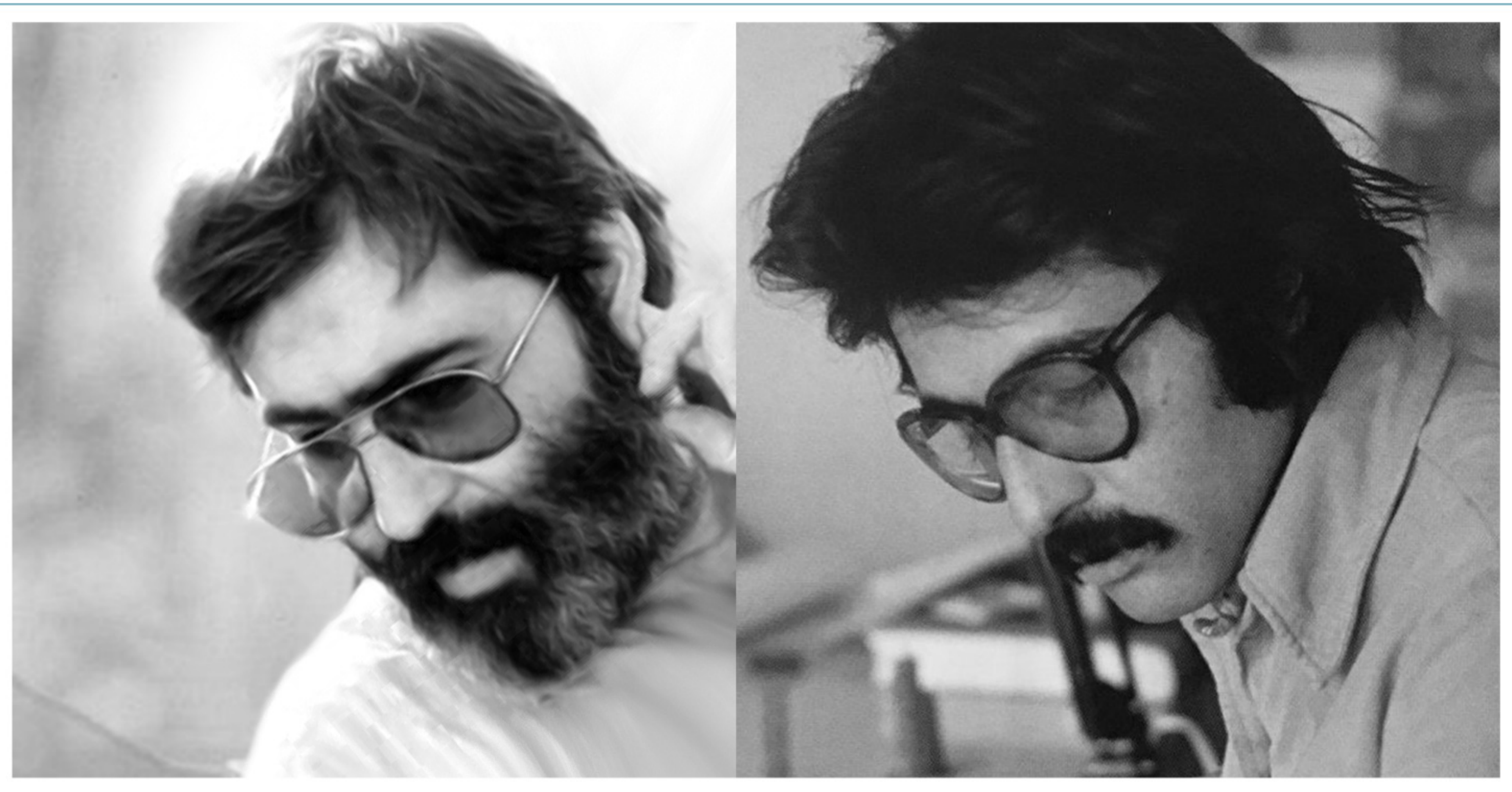


از کامران تا سیدمرتضی

فاطمه رایگانی **



فروردین به فروردین عالم پر می شود از آوینی نوشت های کوتاه و بلندی که اغلب در ستایش او می کوشند. این روایت ها بیشتر از مرتضای پس از خمینی می گویند و گریزی هم اگر بزنند به کامران روزهای دانشگاه هنرهای زیبا، از این باب است که نشان بدهند آوینی پس از مواجهه با امام چقدر از گذشته ی خود فاصله گرفته و چه تغییر عمیقی را پشت سر گذاشته است. این تحول معمولاً به گونه ای فهمیده می شود که گویی از آن آدم قبلی فقط یک پیکر مانده. بی اینکه معلوم باشد، چه چیزی به غیر از عوامل بیرونی این تحول را ایجاد کرده و نقش خود این آدم در این تغییر چیست؟



عادت» حرکت کردنش متوقف نشده و ادامه دارد. مرتضای پس از انقلاب ظاهراً همراه جریان است، هنوز هم نشریه اش به شکایت همان انقلابی ها بسته می شود و نقد فیلم ها و گفت وگوهای هنری اش را بر نمی تابند. شاید امروز هم اگر بود بیش از گذشته مغضوب همین جریان ها مانده بود و هنوز برای حرف هایش هزینه می داد. و این خاصیت کسانی است که آوینی در وصفشان می گوید: «اگر انسان هایی که مأمور به ایجاد تحول در تاریخ هستند، خود از معیارهای عصر خویش تبعیت کنند، دیگر تحوّل در تاریخ اتفاق نخواهد افتاد.»

اگر از آوینی قبل از تحول فقط تیپ هیپی و نیچه خوانی و رفاقت های دوره دانشگاه را ببینی، تنها چیزی که می تواند او را به «سید شهیدان اهل قلم» بدل کند، معجزه ای از آسمان افتاده است که ربطی به خود او هم ندارد. دقیق تر که نگاه کنی، کسی را می بینی که از ۱۲-۱۳ سالگی به خاطر اظهار نظرهای سیاسی اش تا اخراج از مدرسه پیش رفته و هزینه داده است. در دانشگاه هم گرچه ظاهرش ربطی به دین ندارد، اما درد حقیقت از کارهایش پیداست. در یک کلام او به قول خودش از «معیارهای عصر خویش» تبعیت نمی کرد و اصل تحول را می جست. برای همین است که حتی بعد از تحول نیز این «به خلاف

یادداشت سردبیر

فؤاد عبدالعلی پور *



نمی توان منکر شد که دیدگاه، تألیفات و آثار آوینی علاوه بر آشنایی او با مبانی هنر و سلوک معنوی و خلوت و فکر، برآمده از مطالعات دینی و فلسفی اوست؛ چه اینکه او خود در «حکمت سینما» تصریح کرده: «مبارزه با تمدن غرب جز با شناختن و مطالعه ی فلسفه ی غرب امکان پذیر نیست»؛ زیرا صریحاً معتقد است: «تمدن غرب محصول فلسفه است.»

از همین رو عده ای معتقدند آوینی علاوه بر انقلاب روحی و فکری ناشی از آشنایی با امام راحل عظیم الشان، هنرمند و متفکری تحت تأثیر فیلسوفان اسلامی معاصر نظیر علامه طباطبایی و شهید مطهری است؛ این در حالی است که برخی دیگر او را متفکری هایدگری می دانند و نیز با اشاره به تعبیری همچون حوالت تاریخی، مرگ آگاهی، غرب زدگی و... او را تحت تأثیر سیداحمد فردید قلمداد می کنند. از طرفی رویکرد و روایت آوینی از سیر تاریخی بشر از «آغازی بر یک پایان» تا «فردایی دیگر» نشانگر نگاه مبتنی بر خط زمانی و سیورورت اتفاق ها و رویدادهاست؛ از این رو بی راه نیست اگر بگوییم سید شهیدان اهل قلم، آوینی دیروز و امروز و فرداست.

وفود عرض ارادتی به ساحت نورانی اوست که ۲۹ سال پیش از این در رمل های فکه جاودانه شد.

آوینی دیروز

فاطمه قلی پور **



را ببینند و فکر کنند چقدر فلسفی و هنری و باکلاس مثلا. باشد، قبول؛ نقطه عطف آوینی شدن آوینی هم «روح الله» است، بی چون و چرا. هم خودش گفته و نوشته و هم دیگران تایید کرده اند که «امام» پاسخ سوال های آوینی بوده و هرچه او لابلای کتاب های فلسفه و هنر غرب پیدا نکرد در مکتب خمینی جمع بوده است.

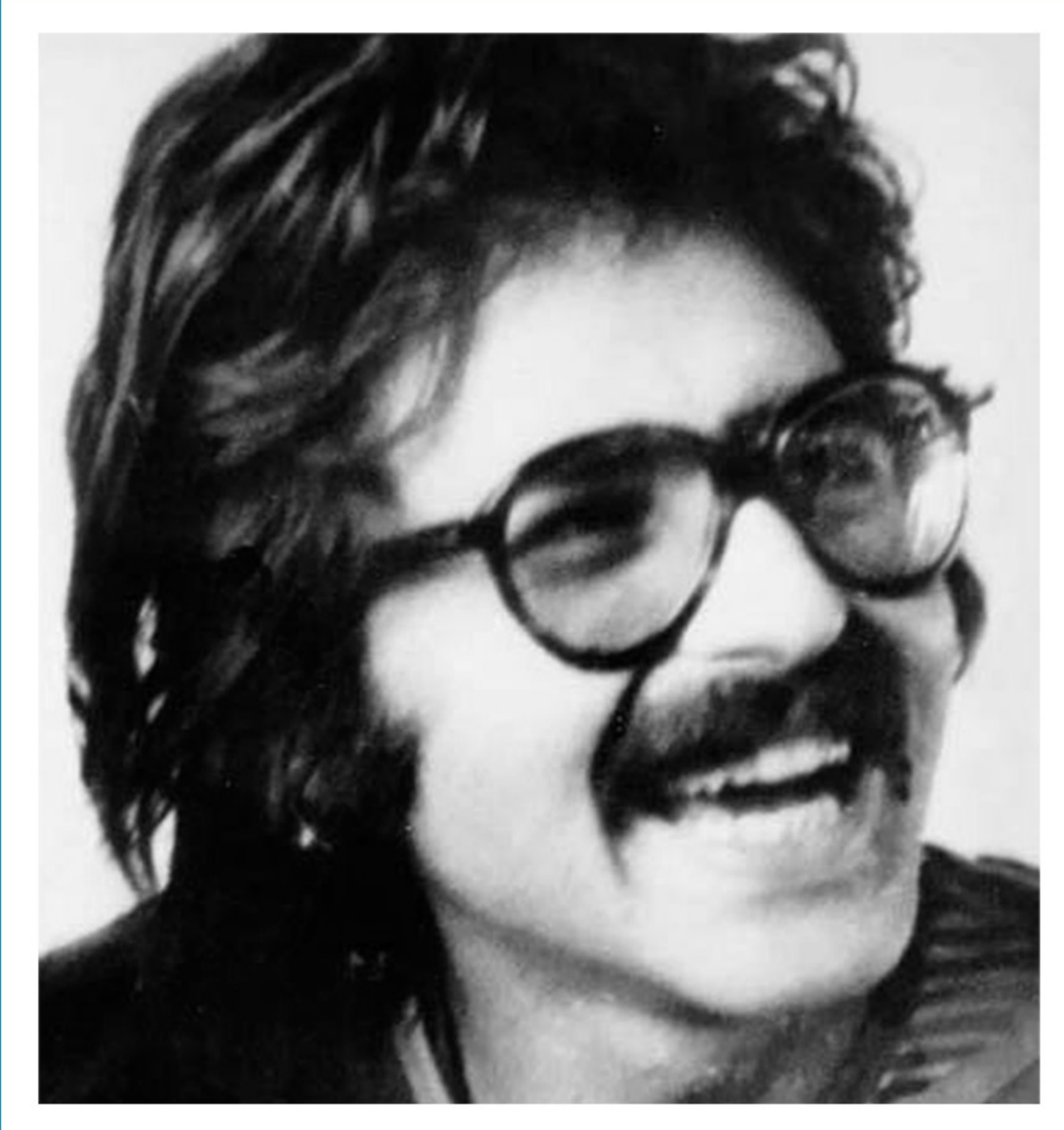
اما یادمان نرود کامران با مرتضای یک اشتراک مهم داشت؛ آوینی هوای حق و حقیقت توی سرش بود. حقیقتی که موقع گز کردن راهروهای دانشکده هنر دنبالش می گشت و با دیدن روح الله پیدایش کرد و وقت دولا راه رفتن توی شیپارهای خط مقدم جبهه با دوربینش می خواست به همه ی عالم نشانش بدهد. اگر قرار است از آسدمرتضای آوینی یک یادگاری به ما برسد، چه بهتر از همین «تا پای جان، پای حق ماندن».

بله، درست؛ آوینی از اول «آسدمرتضا» نبود. هم بقیه گفته اند و نوشته اند و هم خودش گفته که کامران چقدر هوای گالری ها و کافه ها را به دنبال استشمام تفکر غرب تنفس کرده و نمی دانم. فلان کتاب مارکوزه را هم طوری دستش گرفته که همه روی جلدش



فاطمه ترکاشوند: از آنجا که برخی می‌گویند آوینی تحت تأثیر فردید و جریان هایدگری است، به نظر شما آوینی ضد غرب است؟

ابراهیم قهوه‌چی: شهید سیدمرتضی آوینی مواضع واضحی درباره‌ی غرب دارند؛ در عین حال که مقدس‌ترین اصول تمدن غربی را خیلی سخت نقد می‌کنند، اما تمدن غرب را یک واقعیت و تنها تمدن برجامانده در جهان می‌شناسد و توصیه می‌کنند با این پدیده‌ی پیچیده عالمانه برخورد کنیم و مظاهر و محصولات تکنولوژیکش را خوب بشناسیم.



فاطمه ترکاشوند: نگاه آوینی به سینما و خصوصاً سینمای داستانی را از کدام دسته می‌دانید؟ آیا رد سینمای داستانی از سوی آوینی به علت رد کلیت گفتمان غرب است؟

ابراهیم قهوه‌چی: معتقد بودند درباره‌ی ماهیت سینما و فلسفه‌ی آن به عنوان محصول تکنولوژیک غربی باید بیشتر صحبت کرد تا شناخت دقیق‌تری حاصل شود. عقیده داشتند تا زمانی که درک کافی از این پدیده وجود نداشته باشد، به خدمت در نمی‌آید. ظاهراً در دوره‌ای مخالفتی با اصل سینمای داستانی داشته‌اند ولی طی سال‌های منتهی به شهادت، به نظر می‌رسد، رأی ایشان تغییر کرد.

فاطمه ترکاشوند: به نظر شما آوینی در نگاهش به غرب در طول دو دهه آخر عمرش تغییری داشته یا نسبت او با غرب همیشه مدلی ثابت داشته؟

آوینی امروز

**** *

فاطمه قلی‌پور



ابراهیم قهوه‌چی: از نظرات ایشان قبل از انقلاب اسلامی درباره‌ی غرب اطلاعی ندارم. آن‌طور که از اشارات و خاطرات او برداشت می‌شود پیش از انقلاب غرب را تمدنی غالب و مدرن پذیرفته بود، ولی بعد از وقوع انقلاب، به دلیل تغییر و تطور شخصیت آقامرتضی نظرات و مواضع سخت و تقابل ایشان با هویت و مبانی تمدن غرب به‌طور واضح در نوشته‌هایشان مشاهده می‌شود. البته باید اشاره کرد که او غرب را صرفاً جغرافیایی فهم و نقد نمی‌کند؛ بلکه به لحاظ مبانی نظری و در نوشته‌ها و آثارش با غرب‌گرایی تقابل بلکه مبارزه‌ی جدی دارد. ایشان تصریح دارد: «وقتی می‌گوییم «غرب»، شرق سیاسی را هم در نظر داریم مارکسیسم و کمونیسم نیز مظاهری از همان تفکر واحدی است که در غرب حاکم است. این‌ها همه ثمرات و شاخ و برگ درختی هستند که ساقه اش اومانیسم است». طبیعتاً این نگاه متأثر از بلوغ فکری آوینی پس از انقلاب و آشنایی با امام راحل و مبانی تمدن اسلامی است.

فاطمه ترکاشوند: مشکل آوینی با روشنفکران داخلی از کجا نشأت می‌گیرد؟ به خاطر غرب زدگی آن‌هاست یا دلزدگی شخصی‌ای که آوینی از دوره‌ی قبلی زندگی خودش داشته؟ ابراهیم قهوه‌چی: ایشان اعتقاد داشتند روشنفکری در ایران با حقیقت جامعه و سنت ایرانی بیگانه است و آن‌ها حتی شبیه روشنفکران غربی نیز نیستند؛ مثلاً در مقاله‌ی «روشنفکر در مغرب زمین با وابستگی به ایدئولوژی‌های سیاسی و اراده به قدرت موجودیت می‌یابد و بنابراین، سیاسی بودن در آنجا جزء روشنفکری است. اما در اینجا روشنفکران مفلوک بدشانسی آورده‌اند و در خاکی روییده‌اند که مردم آن‌ها را نمی‌فهمند، چرا که بین ایشان و مرام دینشان پیوندی است که حتی حکومت پنجاه‌ساله پهلوی نیز نمی‌تواند آن را نابود کند. تاریخ در این خطه اصلاً تابع دین است نه ایدئولوژی‌های سیاسی و لذا ضرورت تاریخی در اینجا روشنفکرها را خواه‌ناخواه بدین سمت می‌راند که اصلاً هویت سیاسی خود را انکار کنند و برای توجیه این سترونی بگویند: بین هنر و سیاست هر روز باید فاصله قائل شد».

فاطمه ترکاشوند: دهه‌ی آخر زندگی آوینی و نشریه «سوره» تحت مدیریت او نشان می‌دهد که از تقابل با غرب و روشنفکران عبور می‌کند و در مقابل جبهه دیگری قرار می‌گیرد که در دوره خودش اصطلاحاً حزب الهی محسوب می‌شدند. آیا به وجود چنین تقابلی اعتقاد دارید؟

سرعت پرشتاب آقامرتضی در مسیر انقلاب اسلامی به دلیل نگاه ژرف و ایمان کاملی بود که به جامعه و ماهیت انقلاب داشت و این از فهم دقیقش از تاریخ و فلسفه‌ی اسلام، ایران و غرب نشأت می‌گرفت و طبیعتاً ناهمسانی سطح شعور ایشان با برخی، حتی دوستان به اصطلاح حزب‌اللهی خودش، در سال‌های آخر سبب مجادله بین چند مجله شده بود. اما باید گفت یکی دیگر از جبهه‌های مهم درگیری ایشان در سال‌های آخر و منتهی به شهادت، مخالفت جدی با ارتجاع و محافظه‌کاری جریان‌های سیاسی و فکری جدید در آغاز دهه‌ی هفتاد است.

در درستی حقیقت خواهی که کسی شکی ندارد. اما چیزی که همه را وسط راه از تک و تا می‌اندازد یا تشخیص حقیقت است یا استقامت در راهش. آوینی هر دوی این قدم‌ها را محکم و بی‌واهمه برداشت. اول که تا توانست برای پیدا کردن حقیقت هر پستی که می‌شد را سرک کشید: کتاب‌ها و فیلم‌ها و صوت‌ها و مکان‌ها و آدم‌ها، تا رسید به آنچه می‌خواست؛ آنچه قانعش می‌کرد و تمام. قدم دوم از اولی هم سخت‌تر بود اما اصلش اینکه آوینی با کسی تعارف نداشت؛ با خودش هم. همین شد که پز هنری و روشنفکری‌اش جلوی راهش سد نشد؛ کتاب‌ها و مقالات و دست‌نوشته‌هایش. که همه را توی گونی ریخت و سوزاند. جلو دارش نشد. معتقد بود «حقیقت اساساً برای جوینده است و البته بیرون از خود او نیست» حالا خودش، خود خودش، روبروی خودش و بقیه عالم ایستاده بود و بعد هم تا نفس داشت آنچه را حق دیده بود فریاد زد با قلم؛ با دوربین؛ با هر چه داشت. حالا تک و تنها مانده؟ چه بهتر. حرف‌هایش به مذاق روشنفکرهای غرب‌گرا خوش نیامده؟ خب نیاید. با هاضمه خشک مذهبی‌ها سازگار نبوده؟ خب نباشد. درگوشی بگویم‌تان، آوینی برای دنیای امروز ما. که از هر طرف پرچم انا الحق کسی و مکتبی بلند شده. لعبت است... یادمان می‌دهد بدون تعارف حق را به گوش خودمان و عالم برسانیم...

کارگردان: بندهی خدا

علیرضا آفتی



یادم نیست چه کسی این خاطره را برایم تعریف کرد. اینکه سید وسط معرکه‌ی ساخت «روایت فتح» که البته آن موقع هنوز اسمش این نبود، به یکی که هیچ از فیلم برداری نمی‌دانست، گفته بود، برو پشت دوربین. حتی فراموش کرده‌ام که آن یکی که هیچ از فیلم‌برداری نمی‌دانست، که بود؟ حتی از کلماتی که سید گفته بود، چیزی قریب به مضمون در ذهنم مانده است. چه فرقی می‌کند؟! اصلاً خاطرات وقتی در پستوی ذهن آدم خاک می‌خورند و کم‌کم تار می‌شوند، از زمانی که کلمه به کلمه واضح بوده‌اند، باشکوه‌تر می‌شوند. شکوهی شبیه شکوه جنگل مه‌گرفته در برابر کویری که در روز روشن تمام جزئیاتش پیداست. خاطرات وقتی محو می‌شوند، تازه عمومی می‌شوند. می‌شوند به وسعت همه‌ی مردم دنیا و این یعنی چه فرقی می‌کند، آن که هیچ از فیلم‌برداری بلد نبود، که بوده است؟ حالا که خاطره تار شده، آن یکی من بوده‌ام! من، علیرضا آفتی، وسط معرکه‌ی ساخت مستند، هیچ از فیلم‌برداری نمی‌دانستم که سید مرتضی آوینی گفت، برو پشت دوربین و فیلم بگیر. گفتم، من؟! من اصلاً تا حالا با دوربین کار نکرده‌ام! گفتم، ببین! قبول داری که بندهی خدا هستی؟ گفتم، هستم. گفتم، تو بندهی خدایی، سوژه‌ی فیلم‌برداری مخلوق خداست و دوربین در سیطره‌ی حکومت خدا. پس نام خودش را ببر و دکمه را فشار بده...

امروز اگر فیلم‌سازان بزرگ مستند دور هم جمع شوند، شاید بتوانند چند نقد به این اثر و آن اثر سید آویزان کنند، اما نمی‌توانند منکر شوند، چیزی در آثار او هست که یقه‌ی آدم را می‌گیرد. چیزی که نه می‌شود فهمید و نه می‌توان نوشت. شاید شبیه عطر خاک باران خورده یا نسیم صبح اردیبهشت که نمی‌شود فرق‌شان را با بوی خاک معمولی و باد هر جایی توضیح داد. سید بنده‌ی کسی بود که همه‌ی عزت دست اوست و به هر که بخواهد بی حساب و کتاب عطا می‌کند.

برای فردایی دیگر

حاتم ابتسام



آنچه از انقلاب اسلامی در بهمن ۵۷ انتظار می‌رفت، نه فقط به‌زیرکشیدن نظام شاهنشاهی که برداشتن گامی بلند و روشن به سوی ظهور بود. روایت و ادبیاتی که امثال مرحوم کافی فریادگر آن بودند، خون ایرانیان را به غلیان انداخته بود و بعدها با نهضت حضرت امام سروشکل نظام‌مند و امیدوارانه‌ای گرفت و برای ظهور، افق انقلاب و آغاز یک نظام را پیش روی خود می‌دیدند. حالا با گذشت بیش از چهار دهه از انقلاب اسلامی ایران که مردم نهاد و با رویکردی دینی بود، انتظارها فراتر رفته و حتی چه به عناد چه از دلسوزی آنچه در آن ایستاده‌ایم راه‌هدف کافی برای انقلاب نمی‌دانند. پیشرفت به سمت نظامی مهدوی و زمینه‌سازی ظهور گرچه بن‌مایه انقلاب بوده و هست اما به طرز غریبی نقش کمرنگی در ادبیات و گفتمان انقلاب پیدا کرده؛ به نحوی که حتی آن قدری که توقع می‌رود در مفاهیم ادبیات سیاسی دولتمردان هم نقشی ندارد. حالا که در فرایند تمدن‌سازی پیچ انقلاب را پشت سر گذاشته‌ایم و در مرحله روشنی از نظام و نظام‌سازی مردم سالارانه هستیم، بار دیگر باید مفاهیم بنیادین انقلاب را بازخوانی و روایت کنیم. این بازخوانی و روایت نه فقط در اسناد بالادستی که باید در سازوکارها و نماد و نمود فرهنگی نمایان باشد و در این میان سهم هنرمندان و صاحبان صدای رسا اهمیت دیگری می‌یابد. هنر به‌عنوان یکی از ارکان تمدن هم‌زمان هم نمایش‌گر و هم پیش‌برنده فرهنگ

حاکم بر هر تمدن است از همین رو می‌توان با روایتی هنرمندانه و برآمده از متن مردم کوچه بازار به مثابه‌ی یکی از مولفه‌های بنیادی در جامعه‌پردازی به تحلیلی کلی و نمایی گویا از وضعیت گفتمان فرهنگی حاکم بر یک تمدن دست یافت.

پرسش اساسی این است که آنچه تاکنون در بستر انقلاب اسلامی رخ داده در قد و قامت تمدن‌سازی بر مبنای نگاه به فردا هست یا خیر؟! در نگاهی تحلیلی می‌توان گفت هیچ‌کدام از آثار مرتبط با روایت فردا، یک مکتب و نحله‌ی هنری را نمایندگی و پشتیبانی نمی‌کنند و شوربختانه باید گفت در حد و اندازه گفتمان انقلاب اسلامی نیستند. غم انگیز است که آثار مهدوی با اینکه هر بار توجهات زیادی به خود جلب می‌کنند و محبوب و فراگیر می‌شوند و حتی توجیه اقتصادی هم دارند کمتر محل توجه هنرمندان حتی انقلابی و ارزشی هستند.

نباید ناامید بود و باید بیشتر از جغرافیای انتظار گفت و شنید چرا که انتظار از هنر انقلاب اسلامی بیش از این‌هاست. آنچه اکنون در قاموس هنر می‌بینیم در قامت تمدن‌سازی و زمینه‌سازی ظهور نیست و اگر بنای تمدن‌سازی اسلامی داریم باید فکری به حال تولیدات هنری در این حوزه بکنیم.

به این حقیقت و صداقت متعهد پیوند زده باشند از آن هم کم‌تر. آوینی از این‌ها بود. از همین‌ها که می‌دانست انسان. ولو اندیشمند صادق حق‌گوی متعهد. بدون هنر بال ندارد و اوج نمی‌گیرد و بالا نمی‌رود. می‌دانست هنرمند میان تمام انسان‌ها تنها راوی ماجراهای عجیب و غریب و خارق‌العاده‌ی بشر است. (و کیست که نداند وزنه‌ی روایت از عمل سنگین‌تر می‌آید؟) بار برچسب «خلیفه‌الله» برای انسان آخرالزمان بیش از همه روی دوش آن هنرمندی است که خودش را «مسئول روایت» تمدن بشر در راه تعالی می‌داند؛ همان نقاش متعهدی که حق را صادقانه طرح می‌زند؛ آن عکاس متعهدی که صادقانه حق را به تصویر می‌کشد؛ آن نویسنده‌ی متعهدی که حق را صادقانه می‌نویسد؛ آن فیلم‌بردار متعهدی که حق را صادقانه روایت می‌کند؛ مثل خود آوینی پشت دوربین روایت فتح.

آوینی فردا

فاطمه قلی‌پور



هزاران اندیشمند بار علم برداشته‌اند و ستون‌های تمدن انسانی را روی دوش برده‌اند. از این هزاران لابد صدها نفر هم صداقت و حقیقت را به علم پیوند زده‌اند. اما آن‌ها که تعهد را چاشنی صداقت و حقیقت کرده باشند کم‌اند؛ و آنها که هنر را